

## از جام تا هری\*

سواد شهر در دامنهٔ جنوبی کوهستانی پست و کم ارتفاع، پیدا میشود. هرات است. از جام و تایباد تا برسیم به اینجا، خیلی فکرها از سرم گذشته است و در نهم دریاچه‌های بسیاری را به سوی تاریخ گشوده‌ام که مثلاً بتوانم در گوشه‌ای از دشت‌های گستردهٔ این سامان دیداری داشته باشم با شوکت قدیم خراسان، اما هیهات که اینک تمامی این خطه در قلمرو باد است و سکوت، اندوهی گذرا دلگیرم می‌کند. هم‌سرم که مشتاقانه به سیاهی نخستین شهر افغان چشم دوخته است میگوید تا اینجا که چیزی ندیدیم جز بیابان و من تأییدکنان در پی صحبت او زمزمه می‌کنم که: از جام تا هری / دشتی بزرگ / سینه گشوده‌ست. بر غبار!

پیش از ورود به شهر، در حالیکه هنوز بیابانی بی‌آب و نم رکابدار پیکان است بادیدن مزار حضرت عبدالرحمن جامی غافلگیر میشویم. بنایی نه در شأن صاحب بهارستان و متشکل از ایوان خشک و بی‌روح همهٔ تاسیساتی است که افغانی‌ها برای آرامگاه جامی تدارک دیده‌اند و همانطور که ظاهراً شیوهٔ مقبره سازی اهل سنت است، صورت قبر در زیر آسمان قرار دارد و ایوانی بلند بالا و آجری آنطرف‌تر ساخته‌اند عظیم و بی‌خاصیت و هیولایی سپر باد. درخت پستهٔ کهنسالی و پرشاخ و برگی چهار دیواری محوطه کوچک قبر را در بست پوشانده است. درخت را البته و دقیقاً نمیتوان شناخت که همان پسته است با بنهٔ کوهی یا چیز دیگر اما میوه‌اش پارچه‌کهنه‌های بسیاری است که جماعت سایر وزایر دخیل بسته‌اند و شاخ و برگش هم.

این ترتیب البته در مزار ژنده پیل در تربت جام و در مقبرهٔ زین‌الدین ابابکر در تایباد و چنانکه بعد خواهیم گفت در حرم خواجگهٔ انصار هم بعینه رعایت گردیده است: قبری با معجری سنگی و درختی سربر آورده از قبر و ایوانی آن سوترک چرا؟ در تربت شیخ جام برای این شکل مقبره سازی به فلسفه‌ای معتقدند و چنانکه شنیده‌ام میگویند حضرت شیخ احمد را که بدخاک سپردند هر چه بر روی مزارش گنبد و بارگاه و سقف و ایوان ساختند بی‌هیچ فاصله‌ای فرود آمد تا اینکه دریافتند که یحتمل شیخ از خفتن در زیر سقف ناخوشنود است، پس قبر را بحال خود وا گذاشتند و بر رعایت شأن و حرمت او ایوانی معتبر و ماندنی دورتر از صورت قبر برپا داشتند. اما پیداست که مراعات ترتیبات و تشکیلاتی اینچنین پیش از آنکه مبتنی بر خواست و تمایل ژنده پیل باشد متکی بر سلیقهٔ ساختمان سازی برادران اهل تسنن است برای شیوخ و اولیا

\* شرح مسافرتی است که در عهد ممدارت داودخان پیش آمده است.

و بزرگان کیش خود، و گرنه چرا آن چند تا مقبرهٔ دیگر را بهمین گونه ساخته‌اند؟ مگر انصاری و جامی و زین‌الدین هم از خفتن تحت قبه ناراضی می‌بوده‌اند؟ نه، چنین افسانه‌ای درباره دیگران وجود ندارد یا حداقل من ننشیده‌ام.

بهر حال چون دیر هنگام است و همسفران به‌صرف ناهار ظهر راغب‌ترند تا صرف وقت در زیارت شاعر، راه را بسوی شهر ادامه می‌دهیم. کمی آنطرف‌تر و در نزدیکی‌های آرامگاه جامی تورغندی جاده به‌یک سهرای می‌رسد: راهی به‌جانب هرات با سه کیلومتر فاصله. راهی به‌سوی تورغندی - مرز روس - و راهی به‌سمت طیبیات\* از این سه راهی تا طیبیات ۱۲۵ کیلومتر و تا تورغندی ۱۱۲ کیلومتر است. آن ۱۲۵ کیلومتر را خودمان پیموده‌ایم و دیدیم که آسفالت بسیار خوبی دارد و از این ۱۱۲ کیلومتر پولیس مسلحی که در آن حوالی ایستاده بود تعریف می‌کرد:

- سرکار تا تورغندی آسفالت است؟

- بله صاحب، بسیار بسیار خوب آسفالت دارد.

تا یادم نرفته بگویم که برای ورود به ولایت هرات از هر ماشینی ۵۰ افغانی یعنی حدود ۸۵ تا ۹۰ ریال حق‌العبور می‌گیرند. عوارض، و علی‌الظاهر در آستانه ورود به خاک هر ولایتی چنین وجهی گرفته میشود یعنی که راه را با زنجیر یا چوب می‌بندند و راننده را به‌دکاهای هدایت می‌کنند که مأموری دارد و دفتر و دستکی. پول را می‌دهی و قبضی دریافت می‌کنی و راه را برویت باز می‌کنند. واحد دریافت عوارض اتومبیل است نه سرنشین یعنی که از هر ماشین ۵۰ افغانی می‌گیرند. مسافران هر چند تا که میخواهند باشند فرقی نمیکند.

سهرای تورغندی را که پشت‌سر می‌گذاریم جادهٔ عمومی مثل همه شهرهای خودمان برگرد شهر می‌چرخد - کمربندی - و پس از گذشت از ارتفاعات شمالی شهر به‌باغات می‌رسد و دو ردیف کاج سبز و بلند بالا جاده را به‌مدخل شهر پیوند میدهد. بنظرم رسید که تخم و ترکه و حق سن و سال این کاج‌ها از همان تیره و طایفه و سنواتی است که کاجهای نیشابور که کاجهای کاشمر و گناباد و جام و قندهار، بهر تقدیر خراسانی بودن در هیأت این کاج‌ها بیشتر به‌چشم می‌خورد تا در قیافهٔ شهرها که اینک همه‌شان رخت نو پوشیده‌اند، از سنگ و سیمان. پس از طی چند صد متر در دالان کساج‌ها، ساختمان بزرگی با تابلوی «دوایر دولتی هرات» به‌چشم می‌خورد و بعد جاده به‌سمت

\* چرا تایید مرقوم نمی‌دارید مگر زین‌الدین تاییدی نمی‌نویسیم؟ (آینده).

۱- معمولاً بخشی از ماموران عسکر را که وظیفه نگهبانی از طرق و شوارع و اماکن عمومی را دارند پلیس می‌خوانند و کلمه پولیس به‌همین شکل بر لوحه‌ای فلزی و با خطی درشت روی کمربند اینگونه ماموران به‌چشم می‌خورد. لباس اینان خاکستری کم رنگ و در همه شهرها نامرتب و مندرس است.

۲- ولایت در تقسیمات کشوری افغانستان به‌جای استان بکار می‌رود. این کشور هم‌اکنون دارای ۲۷ ولایت است و هر ولایت دارای چند دلسوالی - فرمانداری - و علاقه‌داری - بخشداری - است بطوری که مجموع این ولسوالی‌ها و علاقه‌داری‌ها بالغ بر ۲۱۶ واحد است.

دروازه قندهار و در خط مستقیم از شرقی‌ترین زمین‌های شهر پیش می‌رود و بازدا لان درازی از کالج‌های کهنسال در جهتی شمالی - جنوبی به پیش می‌رود. هتل پارک و هتل هرات در حاشیه همین جاده قرار دارند. هتل پارک با بنائی حجیم و قدیمی شبیه کوشک سلامه<sup>۳</sup> است در خوف و آذین قدیمی و محلی دارد و ما به‌نایقه همراهان در هتل هرات جامی گیریم که مدرن و پر صلابت است. هتل را روس‌ها ساخته‌اند در سه طبقه و بسیار محکم و زیبا با چندین سالن پذیرائی و چند ده اطاق.

محوطه وسیع و مشجر و سرسبزی عمارت را دربر گرفته و آرامش و سکوت نخستین پیشکش به مسافران است. فرم مخصوص را در سمت «معلومات»<sup>۴</sup> پرمی‌کنیم. و سپس چای سبز و شکر است که با رنگ و طعمی دلپذیر بر کوفتگی راه غلبه می‌کند. روی هر میز هتل، ظرفی پر از گل گذاشته‌اند گل‌های ریز و زنده بهاری. دیدن این مجموعه گل برای ما که پیش از سبز شدن لیووها راه افتاده‌ایم خوشایند است. خیلی هم.

نخستین گل هرات را می‌بویم. در حوزه عطر و گلاب. در هرات. و نفس میکشم، بی‌خیال و دل‌آسوده، اما تشنه‌ام. تشنه دیدار چیزهای تازه، هوایی دیگر، جایی دیگر و در و دیواری و یار و دیاری دیگر. اولین سفرم است و بعد از ۳۳ سال عمر این دفعه اولی است که پایم را از خط بیرون می‌گذارم.

آیا همه خاک‌ها یک رنگ دارند؟ البته با معلوماتی که از «بهر کجا که روی آسمان همن رنگ است» بدست آورده‌بودم، میدانستم که آسمان در همه‌جا همین رنگی است، اما زمین؟ گیاه و گل و بوته‌ها؟ این‌ها برایم کاملاً نامعلوم بود که در بیرون و درون خطوط قراردادی چه وضعی به‌خود می‌گیرند و دیدم که خط‌ها فقط از نظر ما مهم‌اند و خاک و گل و گیاه و کوه و در و دشت همه‌جا بیک اندازه زیباست.

خوب عجالتاً و قبل از هر چیز باید به فکر ناهار بود. پیشخدمت هتل می‌گوید چون دیروقت است می‌توانیم برایتان قرمه درست کنیم با سیب زمینی و ماهم به همین هارضایت میدهیم و بعد از نیمساعتی غذایی که بیشتر شبیه راگویی فرنگی است تا قورمه افغانی روی میز گذاشته میشود با چند نوشابه رنگ‌پریده پر شده در افغانستان به شکل و شمایل

۳- سلامه - سلومه و سلوماک همچنانکه امطخری، مقدسی و دیگران ضبط کرده‌اند از شهرهای قدیم خراسانست که به ربع نیشابور و گاه هرات وابسته بوده است و کوشک سلامه در ۲۵ کیلومتری خوف خراسان قصرمانندی است از آجر، عظیم و اعجاب انگیز که در همین چند دهه اخیر بهمت باستان شناسان کشف و از دل خاک برآمده است. بنای کوشک را به‌دوره ساسانی و دست کم به‌فرون اولیه اسلام نسبت میدهند.

۴- واژه معلومات را افغانی‌ها به‌جای اطلاعات اختیار کرده‌اند و از اینرو باجه معلومات در همه اماکن عمومی جای خاص دارد همچون باجه اطلاعات در کشورما.

۵- لیوه بر وزن جیوه در فرهنگ مردم خراسان و بخصوص زاوه، گیاهی بهاری است که اوایل عید مانند فرشی سبز دامنهای کوه را درمی‌پوشاند. این واژه را به این معنی درجایی ندیدم. مجمع‌الفرس سروری، آندراج، معین و لغت فرس لیوه و لاه را فریندگی و چاپلوسی ضبط کرده‌اند.

سون آب.

گفتم که هتل در باغات شرقی هرات است و محصور در انجمن سبزه و کاج و هوای آزاد. دور از شهر و در حومه. پس غذا را خورده و نخورده راهی شهر میشویم. خیابانهای وسیع و شلوغ هرات را عابران پارچه‌بهدوش افغانی و وسایط نقلیه پرکرده‌اند و بیشتر از همه درشکه‌ها در رفت‌وآمدند با اسب‌های قیراق و سرحال که با رواندازی از گل‌های قرمز نخی هیأت جالبی دارند. مجموعه‌ای از گل‌های مصنوعی بافته شده بانج را درشکه‌چی‌ها بصورت تور بزرگی کشیده‌اند روی اسب، از سرتا کیل و این سلیقه خاص شرقی نه تنها در آرایش اسب و درشکه بچشم می‌خورد که در رنگ آمیزی شلوغ و پرنقش و نگار وسائل نقلیه موتوری هم دیده میشود. بهر حال که باتر بین درشکه‌ها با گل سرخ هر چند تصنعی، خیابانهای شب عید را در هرات ملون و دلپذیر کرده‌اند.

از چند خیابان که رد میشویم خود را در برابر مسجد جامع می‌بینیم که عظمتی دارد و وسعتی و دنیایی است از کاشی‌کاری‌های ظریف و خطوط ثلث و کوفی و رنگهای ملایم آبی، صورتی و بنفش کم‌رنگ.

تقریباً همه کتیبه‌ها در انحصار سعدی و سنایی است و طبیعی است که برای نوشتن مناجات معروف سنایی: ملکا ذکر تو گویم... جایی بهتر از دیوار جامع هرات نیست و به اعتبار اینکه سنایی، غزنوی است و از قلعه‌های ادب همین سامان، لاجرم بر دیگر اقران و امثال حق تقدم دارد. هم ازین روی اگر همه دیوان ابوالمجد به در و دیوار مسجد منتقل شود بیجا نیست.

در تمام مسجد از شبستان گرفته تا صحن سنگفرش آن، باید با پای برهنه راه رفت. بهمان دلیل که مثلاً در مقبره شیخ احمدجام کسی مجاز نیست از دروازه خارجی باغ به بعد با کفش حرکت کند و کسانی که در تربت‌جام مزار حضرت ژنده‌پیل را زیارت کرده‌اند همیشه از یکصد متری مقبره با اخطار کتبی «فاخلع نعلیک انک بالوادالمقدس» روبرو بوده‌اند. اما در جامع هرات وقتی ما نمی‌خواستیم این سنت را رعایت کنیم یا ملتفت قضایا نبودیم به جای اخطار مذهبی، با هیبت پلیس روبرو شدیم، با تذکری متکی بر قدرت داودی! و عجب اصراری داشتند مراعات این رسم را از جانب مسافران. در صحن مسجد منبری است از مرمر سفید و یکپارچه و شاخصی در کنار آن وجود دارد ایضاً برپا شده از سنگ یکپارچه برای تعیین وقت شرعی و هنگام صلوة ظهر که هردو، هم منبر و هم شاخص بسیار زیبا و چشم‌گیرند.

جامع هری را تنها و در سکوت، به‌تماشا ایستاده‌ام، انگار خراسان آن کشور بزرگ، آن قاره، آن همه عظمت شرق، در برابرم است خراسانی از جیحون تا سند و خراسانی از بلخ و کابل تا پاریس و قومن خراسانی که ربع هرات بخشی از آنست باتمامی وسعت و شهرتش. و دارالسلطنه هرات با قلمرو پهناورش از خواف و زاوه تا غور و غزنین در شمار یکی از ممالک آبادانش است.

عظمت مسجد در قبال حیثیت و سیاحت خراسان که اینک من در برابرش محو

شدهام چیزی نیست که مرا به گلزار کاشی‌هایش بخواند، هر چند دیوار و بوته رنگارنگ و تماشایی‌اش خود صحیفه‌ای باشد نشان‌دار از بایگانی تاریخ. دنیا هرات را به اعتبار همین مسجد می‌شناسد و من در چهار دیواری مسجد محو هرات شده‌ام، شهری که اگر دنیا را دریا بدانیم و خراسان را صدف، هرات مرجانی است قیمتی در قلب آن.

بله هرات پایتخت شاهان آل کرت و هرات شهر انگور، شهر قالیچه، شهر گلاب، شهر عرفان، شهر تاریخ، شهر شعر و شاهان، شهر حوادث و رویدادهایی بزرگ تاریخ و شهری جدا شده از پیکر خراسان قدیم. و بیاد می‌آورم که اینک هرات و بلخ و بامیان، پوشنج و بادغیس و غرjestان و ماسن و خیسار، و اسفزار و فراه و غور و بدخشان و غزنین الماس‌های درشت گردن‌بند خراسان در کنار نیشابور و توس و اسفراین و زوزن و زاوه دیده نمی‌شوند همه اینها از مرو و باورد و فاریاب و شبورغان جدا افتاده‌اند. بیاد می‌آورم که پیکر شریف خراسان در گذر زمان و با ساطور روزگار و استعمار قطعه قطعه شده است هر قطعه‌اش کشوری پدید آمده است. حالا هرات شهری است خاموش و بینوا از مملکتی بنام افغانستان. و از مسجد بیرون می‌زنم!

یاران سفر را می‌بینم که پرت و پلا شده‌اند. عده‌ای در خیابان شمالی مسجد که مرکز فروش صنایع دستی هرات نیز هست به خرید مشغولند و عده‌ای قالیچه‌های بادغیس را ورنانداز می‌کنند و بچه‌ها هم در پیاده‌روها و بین‌الدکاکین سرگردان و معطل‌اند. دکان‌ها اغلب برسکو و یک تا نیم متر از سطح خیابان ارتفاع دارند. فروشنده روی قالیچه یا پلاسی ننسته و در همین حال و هیأت با مشتری روبرو میشود، خوش‌برخورد، منتظر و مهمان‌نواز. و تقریباً، نخستین سؤالشان ضمن احوال‌پرسی اینست که: مزار شریف انشاءالله؟ که می‌گوئیم تا قسمت چه باشد.

شاید کم‌بولی و تقاضای کمتر از عرضه این خصلت را در افغانی‌ها رشد داده باشد، اما هر چه هست در ایران کمتر میتوان کاسب را اینقدر صبور و فرمانبردار دید. اینست که کاسب افغانی با آن ردای بلند و با آن صولت نجیبش آدم را می‌گیرد. باسلام و احوال‌پرسی شروع می‌کند و هر چه بخواهی با تواضع و احترام دراختیارت می‌گذارد. تقریباً در همه‌جا با چای از مشتری پذیرایی میشود. باچای سبز. و جالب است که اگر بعد از یکساعت سروکله‌زدن با مغازه‌دار هیچ چیزی از او نخری، باز در روحیه او تغییری نمی‌بینی. اجناس نهارزان است و نه بدیع. بیشتر کارهای پوستی و چرمی از قبیل کفش و پوتین، کمر بند، قالیچه، پلاس و پوستین و اینجور چیزهاست قالیچه و تسبیح شاه مقصود را البته بهمان قیمتی می‌فروشنده که در مشهد هم با کمی بالاتر و پائین‌تر میشود خرید.

(پایان بخش اول)

ع- اشاره به قطعه زیر است که شاعری در وصف هرات سروده است. شیروانی در ریاض‌السیاحه و پیش از او محمد پادشاه در آندراج بدون ذکر نام شاعر به نقل آن پرداخته‌اند:  
گر کسی پرسد تو را از شهرها خوش‌تر کدام در جواب از راست‌خواهی گفتن او را گو، هری  
این جهان را همچو دریا دان خراسان را صدف در میان آن صدف شهر هری چون گوهری